

چرا کسی به یاد بانیان صلح نیست

آدم هُخ شیلد

درآمد: از آتش بس موقت جنگ جهانی اول در کریسمس ۱۹۱۴ چه می‌دانیم؟ چرا گرامی داشت این رویداد به تجارتی سودآور تبدیل شده است؟ آیا قدردانی از کهنه‌سربازان را می‌توان گرامی داشت جنگ شمرد؟

گرامی داشت جنگ بارها و بارها و صلح فقط یک بار. در کریسمس.

برو به جنگ و سیاستمداران را از خود راضی و خوشنود کن، آنها مدت‌ها پس از مرگ تو، با تندیس‌ها و بناهای یادبود، موزه‌ها و نمایشگاه‌های آثار جنگ و گورستان‌های نظامی باز هم خاطره‌ی تو را گرامی خواهند داشت. اما کیست که از کسانی خرسند باشد که از جنگیدن سر باز زده‌اند، حتی در جنگ‌هایی که بعدها اغلب فهمیده‌اند که اشتباهاتی فاجعه‌بار بوده است؟ سیاستمداران امریکایی کهنه‌سربازان جنگ عراق را به عرش اعلا می‌رسانند، اما کدام سناتوری را دیده‌اید که یک کلمه درباره‌ی **صدها هزار** نفری بگوید که در خیابان‌ها به راه افتادند و مخالفت خود را پیش از آن‌که تجاوز حتی شروع شود ابراز داشتند و پیش از هر چیز کوشیدند تا مانع آن شوند که سربازان جان خود را به خطر اندازند؟

اینها همه یک استثنای به ظاهر دلگرم‌کننده را بر اصل گرامی داشت جنگ و غفلت از بانیان صلح به ما یادآوری می‌کند. با یک مثال از اروپا، به جای امریکا، معلوم خواهد شد که قضیه به این سادگی‌ها هم که اول به نظر می‌آید، نیست. بگذارید توضیح دهم.

داستان مربوط به ۱۰۲ سال پیش، ۲۵ دسامبر ۱۹۱۴، جنگ جهانی اول، و آن آتش بس موقت معروف در ایام کریسمس است. شاید شنیده باشید: بعد از پنج ماه کشتار و قتل عام وسیع و بی‌سابقه، نبرد در جبهه‌ی غربی خود به خود متوقف شد. سربازان انگلیسی و آلمانی دست از تیراندازی به سوی هم برداشتند و پای در منطقه‌ی بی‌طرف بین سنگرهای پوشیده از گل و لای در فرانسه و بلژیک گذاشتند تا خوراک و هدایایی را رد و بدل کنند.

این داستان که در سال‌های اخیر **کتاب‌ها، آوازا، موزیک ویدیوها، فیلمی برجسته، و یک اپرا** به آن بال و پر داده‌اند تا اندازه‌ی زیادی حقیقت دارد. در واقع، در روز کریسمس لشکریان دو طرف به مبادله‌ی سیگار، کلاهخود، کنسرو غذا، دکمه‌های کت، و یادگاری با هم پرداختند. آنها آواز می‌خواندند، گوشت خوک کباب می‌کردند، برای با هم **عکس** گرفتن ژست می‌گرفتند، آبجوی آلمانی را با شراب رُم تاخت می‌زدند. در بعضی از مناطق عده‌ای از ارتش‌های متخاصم با هم فوتبال بازی کردند. زمین پوشیده از چاله چوله‌های گلوله‌های توپ بود و اندکی گلوله‌های عمل نکرده، بنابراین تیم‌ها از قوطی‌های کنسرو یا کیسه‌های شنی‌ای استفاده کردند که با کاه و پوشال پر شده بود. افسران تا درجه‌ی سرهنگی از سنگرها بیرون زدند تا به هم‌تایان خود در جبهه‌ی دیگر سلام دهند، و آنها نیز **باهم**

عکس انداختند. (اما، آدولف هیتلر ۲۵ ساله، در خط مقدم جبهه با واحد نظامی آلمانی خود، از پیوستن به این جشن و پایکوبی خودداری کرد. او آتش‌بس موقت را مهوع و مایه‌ی رسوایی می‌دانست.)

سالگرد این ماجرا، بر خلاف بیشتر وقایع غیرمنتظره‌ی صلح، با بوق و کرنا گرامی داشته می‌شود و مقامات رسمی آن را تأیید می‌کنند. شورای فرهنگی بریتانیا (سازمان بین‌المللی ارتباطات فرهنگی و فرصت‌های آموزشی بریتانیا)، که بخش عمده‌ی بودجه‌اش را دولت تأمین می‌کند و ریاست آن را یک اشراف‌زاده یا شوالیه به طور ثابت بر عهده دارد، به توزیع «بسته‌ای آموزشی» درباره‌ی این آتش‌بس موقت در مدارس ابتدایی و متوسطه در بریتانیا کمک کرده است. اداره‌ی پست بریتانیا نیز تمبرهای یادگاری برای آن آتش‌بس موقتی کریسمس چاپ کرده است.

برای گرامی‌داشت خاطره‌ی آن از جمله نمایشگاهی از اسناد و مدارک، نقشه‌ها، و دیگر یادگاری‌های مربوط به این آتش‌بس در عمارت شهرداری در آرمینتیر در فرانسه برگزار شده است. افزون بر این، دوره‌ی مسابقه‌ی فوتبال برای جوانان با تیم‌هایی از بریتانیا، بلژیک، فرانسه، اتریش، و آلمان در بلژیک برگزار شد.

خاطره‌ی چه چیز گرامی داشته نمی‌شود

با علم به آن‌که صلح، هر صلحی، ندرتاً گرامی داشته می‌شود، باید پرسید چه چیزی این آتش‌بس موقتی کریسمس را برای مقامات سلطنتی، شهرداران، و سیاست‌مداران بی‌خطر می‌کند؟ به گمان من سه چیز. اول، این حادثه - آن طور که بود، حادثه‌ای در خور توجه، خودانگیخته و واقعاً تکان‌دهنده، - سلطه و حاکمیت جنگ را به چالش نمی‌کشد. آتش‌بس به تأیید مقامات رسمی در آن محل رسیده بود؛ کوتاه مدت بود (آتش‌باری و به گلوله بستن مسلسل‌ها ظرف یکی دو روز دوباره از سر گرفته شد و به اوج رسید، و گاز سمی و آتش‌افکن‌ها به سرعت بر وحشت جنگ افزودند)؛ و این حادثه دیگر هرگز تکرار نشد. گرامی‌داشت آن خالی از خطر است زیرا چیزی را تهدید نمی‌کند. برای مثال، آن ویدیوی کالاهای سوپرمارکتی قطعه شکلات یادبود آن ایام را تبلیغ می‌کند که عواید فروش آن صرف سازمان کهنه‌سربازان ملی، لژیون سلطنتی بریتانیا، می‌شود.

دوم این‌که، گرامی‌داشت هر چیزی، حتی صلح به جای جنگ، تجارت سودآوری است. فقط بلژیک از قبیل میلیون‌ها گردشگری که برای دیدن محل‌های جنگ (که حال یکی دو محل مربوط به صلح نیز به آنها اضافه شده) در خلال چهار سال و نیم (که دو سال آن گذشته) در مراسم صدمین سالگرد جنگ جهانی اول آمده و می‌آیند، سود حسابی به جیب می‌زند.

سرانجام، آن آتش‌بس موقتی کریسمس چیزی است که جان می‌دهد برای آن‌که فوتبال حرفه‌ای، که حالا صنعتی بی‌شاخ و دم شده، خاطره‌اش را گرامی دارد (و از آن سود برد). به هر روی، از بین ده تیم از باارزش‌ترین تیم‌های جهان پنج تیم در بریتانیا است، که باعث می‌شود تا دلیلی برای شور و اشتیاق خاصی در این کشور برای چنین یادبودهایی باشد. دوک کمبریج (شاهزاده ویلیام نوهی ملکه الیزابت) حامی رسمی هیئت عالی تصمیم‌گیری درباره‌ی ورزش بریتانیا [رئیس افتخاری فدراسیون فوتبال بریتانیا]، انجمن فوتبال، معادل لیگ سراسری فوتبال ما است. این

انجمن به انجمن‌های فوتبال در اتحادیه بزرگ اروپا برای برگزاری دوره مسابقه‌ی فوتبال آتش‌بس موقتی کریسمس پیوست. در حالی که چنین حمایت مالی‌ای صرفاً بیانگر درصد ناچیزی از بودجه‌های روابط عمومی این سازمان‌هاست، آنها بی‌شک حساب کرده‌اند که پیوند دادن فوتبال با بچه‌مدرسه‌ای‌ها، کریسمس، و رویدادهای فرخنده‌ی تاریخی هیچ ضرری به کسب و کار آنها نمی‌زند.

هرچند که سربازان دو طرف در جبهه‌ی غربی در آن اولین کریسمس جنگ با هم درآمیختند اما گسترده‌ترین روابط دوستانه بعداً در روسیه پیدا شد. در آنجا بر اثر فشارها و ضایعات فاجعه‌آمیز ناشی از جنگ در اوایل ۱۹۱۷ امپراتوری روسیه سقوط می‌کند و خانواده‌ی سلطنتی در حصر خانگی نگاه‌داری می‌شوند و دودمان رومانف بعد از ۳۰۰ سال منقرض می‌شود.

تأثیرات این رویداد در ارتش روسیه طنین‌انداز شد. یک خبرنگار امریکایی در جلوی جبهه با دوربین خود سربازان وظیفه‌ی روس و آلمان را مشاهده می‌کرد که در منطقه‌ی بی‌طرف همدیگر را ملاقات می‌کردند. زبان یکدیگر را نفهمیدن هیچ سدّ و مانعی به وجود نیاورده بود: آلمانی‌ها سرنیزه‌های خود را به زمین می‌انداختند؛ روس‌ها در کف دست‌های گشوده‌ی خود می‌دمیدند تا نشان دهند که سلطنت تزارها را یک‌سره به باد فنا داده‌اند. بعد از نوامبر آن سال، وقتی بلشویک‌ها - که متعهد شدند تا به جنگ خاتمه دهند - به قدرت رسیدند، این روابط دوستانه باز هم بیشتر شد. شما می‌توانید **عکس‌های** زیادی از سربازان روسی و آلمانی پیدا کنید که با هم ژست گرفته‌اند یا حتی، در یک مورد، دو به دو روی برف‌ها به **رقص** و پایکوبی مشغولند. ژنرال‌ها در هر دو طرف نگران و متوحش بودند. و در اینجا کسانی هستند که در «بسته‌های آموزشی» ای که به مدارس فرستاده می‌شود خاطره‌ی آن‌ها گرامی داشته نمی‌شود، به رغم این‌که قطعاً در به پایان رساندن جنگ مؤثر بودند: فراریان از جنگ. رایزن نظامی بریتانیا با نگرانی تخمین می‌زد که دست‌کم یک میلیون سرباز روسی از بدی تغذیه و بدی تجهیزات فرار کردند و پیاده راه خانه‌های خویش در روستاها را در پیش گرفتند. قرار بر این نبود که جنگ در جبهه‌ی شرقی مدت‌ها پیش از پایان گرفتن آن در جبهه‌ی غربی متوقف شود.

در هفته‌های پایانی جنگ در غرب، ارتش آلمان نیز کم‌کم متفرق و پریشان شد. فرارها نه از خطوط مقدم جبهه بلکه از پشت جبهه و از آنجایی بود که صدها هزار سرباز ناپدید می‌شدند یا از زیر دستور فرماندهان برای رفتن به خطوط مقدم در می‌رفتند. در اوایل سال ۱۹۱۸، رئیس پلیس برلین تخمین زده بود که بیش از ۴۰ هزار نفر فراری در پایتخت آلمان پنهان شده‌اند. جای تعجب نیست که فرماندهی عالی ارتش مذاکرات صلح را آغاز کرد.

منتظر نباشید که شورش‌های جنگ را به طور رسمی گرامی دارند. هیچ چیز ارتش فرانسه را بیش از ضربه‌ی گیج‌کننده‌ی شورش این سربازان تهدید نکرده بود، سربازانی که در بهار سال ۱۹۱۷ به دنبال حمله‌ی همه‌جانبه‌ای پا به فرار گذاشتند، حمله‌ای که با جار و جنجال ضربه‌ی سرنوشت‌سازی خوانده شده بود که به پیروزی در جنگ خواهد

انجامید. طی چند روز ۳۰ هزار سرباز فرانسوی کشته و ۱۰۰ هزار نفر زخمی شدند، همه برای به چنگ آوردن چند کیلومتر مربع زمین پوچ غرق در خون.

در هفته‌های بعد، صدها هزار سرباز از پیشروی بیشتر دست کشیدند. یک گروه از سربازان حتی قطاری را ربودند و کوشیدند آن را به مقصد پاریس هدایت کنند، هرچند بیشتر سربازها فقط در سنگرها یا اردوگاه‌های خود ماندند تا نشان دهند که در حمله‌های مرگبار دیگری شرکت نخواهند کرد. این «بی‌انضباطی جمعی»، که ژنرال‌ها با حُسن تعبیر آن را چنین می‌خواندند، لاپوشانی شد، اما همان، ارتش را فلج کرده بود. فرماندهان فرانسوی دیگر جرئت نکردند در آن سال دست به حمله‌ی جدی دیگری بزنند. تا به امروز، این موضوع آن قدر حساس باقی مانده که بعضی از اسناد و مدارک بایگانی‌شده‌ی مربوط به این شورش‌ها تا صدمین سالگرد آن در ۲۰۱۷ به روی پژوهشگران بسته مانده است.

آخر، رژه برای که؟

از باواریا تا نیوزیلند، میدان‌های شهر در سراسر دنیا با بناهای یادبودی برای مردان محلی که در ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ «کشته شده‌اند» آذین بسته شد، و از قلعه‌ی ادینبورو تا میدان پرشینگ در رُس آنجلس می‌توان تندیس‌ها و لوحه‌هایی به افتخار ژنرال‌هایی که جنگ را هدایت کردند، یافت. اما عملاً چیزی مشابه آن در گرامی داشت کسانی که باعث و بانی صلح شده‌اند نیست. رُزا لوکزامبورگ انقلابی آلمانی-لهستانی که بر ضد سرکوب آزادی بیان در آلمان قیصر داد سخن می‌داد، به دلیل مخالفتش با جنگ بیش از دو سال از عمر خود را در زندانی در آلمان سپری کرد. فیلسوف سخندان بریتانیایی برتراند راسل به همین دلیل ۶ ماه را در زندانی در لندن گذراند. رهبر کارگران امریکایی، اوینگن وی. دبس، به دلیل این‌که توصیه کرده بود افراد از زیر بار خدمت سربازی در بروند، حتی دو سال پس از پایان جنگ، در ۱۹۲۰، همچنان در زندان جنایی ایالتی در آتلانتا زندانی بود، یعنی تا وقتی که در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا به عنوان نامزد حزب سوسیالیست نزدیک به یک میلیون رأی آورد.

سوسیالیست فرانسوی ژان ژورس که با شور و حرارت بر ضد جنگی که می‌دید در سال ۱۹۱۴ در راه است سخن گفت، به همین دلیل، درست چهار روز قبل از آغاز جنگ به دست یکی از هواداران نظامی‌گری کشته شد. (قاتل را بی‌گناه شناختند زیرا مُهر «جنایتی از سرِ حمیت و میهن‌پرستی» بر جبین داشت.) در سال ۱۹۱۵ جین آدمز کارگر سوسیالیست پیشگام و زنان دیگری به یاری هم، به رغم مخالفت کشورهای متبوع خود، کنفرانس صلح زنان را با نمایندگانی از کشورهای درگیر جنگ و نیز کشورهای بی‌طرف سازمان‌دهی کردند. و در هر کشوری که درگیر آن جنگ موخش شد، هزاران تن از جوانان مشمول خدمت سربازی به دلیل خودداری از رفتن به جنگ یا به زندان رفتند یا هدف گلوله قرار گرفتند.

اگر نیم قرن جلوتر برویم دقیقاً وضعیت مشابهی را خواهیم دید. سال ۲۰۱۵ پنجاهمین سالگرد ورود اولین نیروهای جنگی دولت امریکا به ویتنام بود، و پیش از آن منازعه‌ای بین طرفداران این قشون‌کشی و کسانی درگرفت که به دنبال ارج نهادن به جنبش ضدجنگی بودند که باعث شد تا این تراژدی پوچ به پایان رسد.

پنتاگون برنامه‌ای ۱۵ میلیون دلاری را از پیش برای گرامی‌داشت رسمی‌ای به راه انداخته بود که هدفش (به نظر آشنا نمی‌رسد؟) «قدردانی از کهنه‌سربازان جنگ ویتنام و ارج نهادن به آنها بود... بابت خدمت آنها و فداکاری‌شان در جنگ.» در حالی که بیش از هزار نفر، بسیاری از ما کهنه‌سربازان ارتش امریکا، جنبش ضد جنگ، یا هر دو، طوماری را امضا کرده بودیم و از دولت خواسته بودیم که هیچ مراسمی در گرامی‌داشت جنگ ویتنام نباید هزاران کهنه‌سربازی را نادیده بگیرد که با آن مخالفت کردند، و نیز هزاران جوان آمریکایی‌ای را که از رفتن به خدمت نظام، گاه به بهای زندانی شدن یا تبعید، خودداری کردند.»

شاید وقتی سالگرد بعدی جنگ عراق فرارسد، دیگر زمان آن رسیده باشد که سنت و عادت‌های را در هم بشکنیم که هر چه بیشتر در جهان ما بی‌معنا می‌شود. دفعه‌ی بعد چرا نباید در گرامی‌داشت کسانی رژه برویم که کوشیدند تا جلوی جنگ و ستیز مهیب و همچنان پابرجا را از همان آغاز بگیرند؟ بی‌شک، برای قدردانی از کهنه‌سربازانی که برای صلح به زحمت افتادند راه بهتری وجود دارد: دیگر دست به سلاح نبرید و هیچ جنگی را آغاز نکنید.

برگردان و بازنویسی: افسانه دادگر

آدم هُخ‌شیلد نویسنده، روزنامه‌نگار و استاد دانشگاه برکلی در امریکا است. آخرین کتاب او، **پایان دادن به همه‌ی جنگ‌ها: داستان فرمانبرداری و سرکشی**، ۱۹۱۸-۱۹۱۴، جایزه‌ی ادبی صلح دیتون را نصیب وی کرد. در جنگ ویتنام، او عضو نیروی ذخیره‌ی ارتش ایالات متحده و مؤسس هیئت نیروی ذخیره برای پایان دادن به جنگ (RCSW) در برکلی بود. آنچه خواندید برگردان این مقاله است:

Adam Hochschild, 'Why No One Remembers the Peacemakers', *Transcend Media Service*, 15 December 2014